

بنیاد اندیشه



فصلنامه فرهنگی، ادبی و هنری ادبیات معاصر
سال چهارم، شماره چهاردهم و پانزدهم
بهار و تابستان ۱۳۹۸

صاحب امتیاز: بنیاد اندیشه
مدیر مسئول: حسین حیدریگی
معاون مدیر مسئول: علی پیام

دبیر بخش رویداد: عصمت الطاف
مدیر هنری: محمدرضا قربانی
مدیر اجرایی: رشید محمدی
همکار بخش شعر: امان میرزایی
ویراستار: گروه ویراستاران

اعضای هیأت تحریریه به ترتیب حروف الفبا:

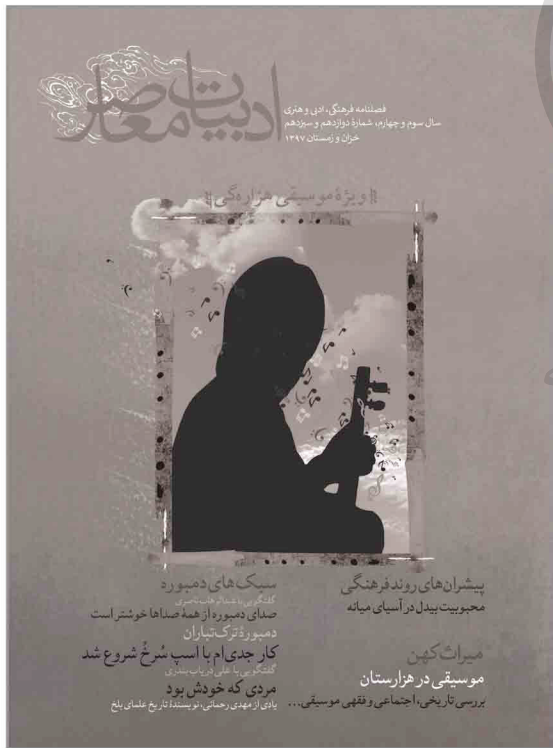
تقی واحدی، حسین فخری، حبیب صادقی، حسین رهیاب،
حفیظ شریعتی (سحر)، حمزه واعظی، روح الله روحانی،
زهرا حسین زاده، سلمانعلی ارزگانی، سید ابوطالب مظفری،
شوکتعلی محمدی شاری، صادق دهقان، عبدالشکور نظری،
علی بابا اورنگ، فاطمه روشن، قاسم سام قاموس، قنبرعلی
تابش، محمدجان ستوده، محمدشرف سعیدی، محمدیونس
طغیان ساکایی، محمدظاهر فایز، محمود جعفری ترخانی و
نادر احمدی.

همکاران این شماره به ترتیب حروف الفبا:

بصیر بیتا، حمیده انصاری، رجب طیب، سرو رسا رفیع زاده،
شفیق نامدار، عبدالواحد افضلی، علی افتخاری، محمدضیا
برهانی، محمد موسی شفق، منصوره رضایی، مهدی زارع،
نجیبه زرتشت، نصیر آرین، نورمحمد نورنیا و یعقوب یسنا.

ادبیات معاصر

فصلنامه فرهنگی، ادبی و هنری - سال چهارم، شماره چهاردهم و پانزدهم
بهار و تابستان ۱۳۹۸



طرح روی جلد شماره دوازدهم و سیزدهم



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴



مراکز پخش

افغانستان - کابل: چهارراهی پل سرخ، مارکت ملی، انتشارات بنیاد اندیشه،
شماره های تماس: ۰۰۹۳۷۸۸۳۱۱۵۲۴ - ۰۰۹۳۷۴۴۲۰۸۳۹۲
E-mail: adabyat2016@gmail.com
مزار شریف: تقی واحدی، شماره تماس: ۰۰۹۳۷۰۰۵۳۹۳۶۶
هرات: عبدالواحد رفیعی، شماره تماس: ۰۰۹۳۷۰۰۴۰۹۹۳۳
دایکندی: عبدالهادی رحیمی زاده، شماره تماس: ۰۰۹۳۷۷۵۰۷۷۸۲۹
بامیان: محمدامین ابتهاج حجتی، شماره تماس: ۰۰۹۳۷۶۶۷۰۱۳۳۴
غزنی: حکمت الله نظری، شماره تماس: ۰۰۹۳۷۴۴۵۶۰۷۷۲
تاجیکستان - پروفیسور روشن رحمان، شماره تماس: ۰۰۹۹۲۹۱۹۸۹۰۲۰۸

ایران - مشهد: سید ابوطالب مظفری، شماره تماس: ۰۰۹۸۹۳۶۴۶۵۸۱۱۷۷
قم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، محمدعلی جويا، شماره تماس: ۰۰۹۸۹۱۰۲۰۴۸۰۰۷
تهران: صادق دهقان، شماره تماس: ۰۰۹۸۹۳۵۶۷۰۳۰۹۷
استرالیا - آدلاید: نادر احمدی، شماره تماس: ۰۰۶۱۴۳۲۱۴۰۲۷۷
اروپا - اروپای شرقی - ناروی: حمزه واعظی، شماره تماس: ۰۰۴۷۹۶۸۵۷۳۳۱
اروپای مرکزی - انگلستان: ابراهیم افتخاری، شماره تماس: ۰۰۴۴۷۵۸۷۶۹۱۴۵۵

مجله در ویرایش و کوتاه کردن مطالب دست باز دارد.
مسئولیت محتوای مطالب به دوش نویسنده است.
اخذ مطالب از این فصلنامه با ذکر منبع بلامانع است.
مطالب ارسالی باز پس فرستاده نمی شود.
بها: ۱۵۰ افغانی

سرمقاله

- عمری‌ست ناز دیده‌تر می‌کشیم ما/ مدیر مسئول/ ۳.

فرهنگ

- برای زنده ماندن زبان فارسی باید تلاش کرد؛ گفتگویی با روشن‌رحمانی/ محمدشریف سعیدی/ ۶.
- از پس زمانه‌ها/ محمدظاهر فایز/ ۱۸.
- استیلائی منولوگ در عشق‌ورزی زمینی/ محمدموسی شفق/ ۲۹.
- تشبیه و استعاره بر اساس نظریه ساخت‌گرا و زایاگشتاری/ یعقوب یسنا/ ۳۸.
- زبان حقوقی/ عبدالواحد افضلی/ ۴۶.

ادبیات و هنر

- نظری به دیوان تیمور شاه درانی/ محمدجان ستوده/ ۵۰.
- تاریخ‌گرایی نوین/ حمیده انصاری/ ۵۸.
- حال و احوال نقد ادبیات داستانی/ حسین فخری/ ۶۹.
- بررسی عناصر رئالیستی داستان‌های بیرک ارغند/ سرو رسا رفیع‌زاده/ ۷۴.
- بازی با متن/ دکتر محمدیونس طغیان ساکایی/ ۸۴.
- واصف باختری و فن ترجمه/ نورمحمد نورنیا/ ۸۸.
- بهانه‌های کوچک بودن/ محمدضیا برهانی/ ۹۰.
- روایت ذوق‌ها/ نصیر آراین/ ۹۲.
- تلواسه‌های وسوسه‌انگیز و فراموش‌شده/ بصیر بی‌تا/ ۹۹.
- آوای افغانستان؛ بررسی رمان آوازه‌های روسی اثر احمد مدقق/ منصوره رضایی/ ۱۰۴.
- فقدان و حسرت/ مهدی زارع/ ۱۰۶.

شعر و داستان

شعر معاصر افغانستان: زهرا حسین‌زاده، سید ابوطالب مظفری، محمدکاظم کاظمی، محمدشریف سعیدی، فریبا حیدری، مژگان ساغر، فرید سلطانی، زینب بیات، حبیب همدرد، علی‌رضا دستیار و سید حکیم بینش.
شعر معاصر ایران: گروس عبدالملکیان، علی داوودی، علیرضا بهرامی، جواد گنجعلی و فهیمه حسین‌زاده.
شعر ترجمه: چارلز بوکوفسکی/ برگردان: نادر احمدی.
داستان

- حسرت/ رجب طیب/ ۱۴۰.
- شاید زندگی یک نویسنده/ علی افتخاری/ ۱۴۳.
- پیکار جویان لیسه باختر/ شفیق نامدار/ ۱۴۵.
- داستان ترجمه/ بازگشت کودک/ رایبندرانات تاگور/ برگردان: نجیبه زرتشت/ ۱۵۰.

رویداد

- نویسنده به حاشیه رانده‌شده؛ یادی از زنده‌یاد بیرک ارغند؛ داستان‌نویس پیشکسوت کشور/ حسین فخری/ ۱۵۷.
- مردی که فاضل بود؛ یادی از زنده‌یاد خادم‌حسین فاضل ورسی/ حسین رهیاب (بلخی)/ ۱۶۰.

گزارش

- گزارشی از آیین رونمایی فصلنامه علمی-تخصصی «نگاه معاصر»/ ۱۶۳.
- گزارشی از جلسه نقد و رونمایی «پلنگ‌زخمی»؛ مجموعه شعر علی بیانی/ ۱۶۶.
- تجربه سرد؛ گزارشی از جلسه نقد و رونمایی مجموعه داستان کوتاه «سردی» اثر فاطمه خالقی/ ۱۷۰.
- گزارشی از دومین جشنواره شعر صلصال در اروپا/ ۱۷۴.
- کتاب‌خانه/ ۱۷۶.

می کشیم ما تر ناز دیده عمری ست

گذشته تاریخی این سرزمین و بوم و بر و هم، بیان کننده روزگار حال ما. امروز ملت ما با شرایطی روزگار می گذرانند که اژدهای وحشت و سردرگمی همیشه در کمین شان خوابیده است و هیچ امیدی روشنی به سمت آینده ندارند. این تزلزل هم در برنامه های کلان فرهنگی و سیاسی کشور به چشم می آید و هم طبیعتا در برنامه ها و شرایط زیستی شب و روز مردم. در جای جای این خاک زخمی، امید به زندگی و فردا به شدت کاهش پیدا کرده است و مردم در بند بازی های برون مرزی و درون مرزی، چنان پرندگانی در دام صیاد، گیر افتاده اند. دگم اندیشی و افراطی گری در طی دهه های گذشته به شدت قدرت گرفته است و برنامه های هدایت شده و درگیری های نیابتی قدرت های بیرونی، دمار از روزگار این ملت در آورده است. در این شرایط قهرمانی باید که اژدهای در کمین نشسته این ملت را سر ببرد. آیا چنین قهرمانی در این سرزمین یافت می شود؟

اما مادر این گیرو دار ناامید نشدیم و نخواهیم شد. مردم این سرزمین اگر روزگار دور یا نزدیک چهره لبخند را ببینند نقطه وصلش از مسیر فرهنگ و اعتلای فرهنگی است، قهرمانی که باید چشم به راهش بود از جغرافیای فرهنگ خواهد آمد. این رسالت فرهنگیان ما است که نبایستی جام زهر ناامیدی را بنوشند و در گوشه دنجی بنشینند و به فردای گنگ خودشان چشم بدوزند. چه خواهیم و چه نخواهیم نسل فرهنگی ما رسالت سنگینی روی شانه های شان دارند؛ رسالتی که از دست دادن هر لحظه اش زیانی است جبران ناشدنی.

در یکی از افسانه های بومی، قهرمان قصه، راه طولانی را طی می کند و خسته و کوفته به جایی می رسد که مرغزار است و درخت و چشمه ای. اسپش را به چمن زار یله کرده آبی می نوشد و زیر درخت چنار استراحت می کند. بعد از مدتی، قطره های آب از شاخ چنار به صورتش می چکد و او را بیدار می کند. قهرمان قصه به آسمان می نگرد که ابری نیست که باران ببارد، از خودش می پرسد این قطره های آب از کجا می چکند؟ بعد گوشش را تیز کرده سر چنار بالا می شود. در همین زمان صدای گریه ای را می شنود و هم چنین صدای خنده ای را. شاخه های چنار را یک به یک بالا می رود و به لانه پرندای می رسد و می بیند داخل لانه سه جوجه مرغ هستند؛ یکی از آن ها مدام گریه می کند و اشکش به پایین می چکد، دیگرش گاهی گریه می کند و گاهی می خندد و سومی فقط می خندد. قهرمان قصه لحظه ای مات و مبهوت به آن ها می نگرد و بعد، از یکی آن ها علت گریه و خنده را می پرسد. یکی از جوجه ها می گوید: اژدهایی در این نزدیکی زندگی می کند و هر وقت گشنه شد می آید این جا و یکی از ما را می خورد. این که فقط گریه می کند نوبتش حالا رسیده و هر لحظه ای ممکن است اژدها بیاید و این را بخورد. این که هم گریه می کند و هم می خندد، نوبتش بعد از اولی است و من که فقط می خندم نوبتم در آخر است. پس می توانم مدتی زنده باشم. شخصیت قهرمان، این قصه را می شنود و به همان نزدیکی کمین کرده منتظر می ماند و زمانی که اژدها می آید شمشیر کشیده او را از پای در می آورد. تمثیلی را که این قصه بازگو می کند، آینه روزگار ما نیز است؛ هم آینه

یاران بنیاد اندیشه و ادبیات معاصر نیز این شرایط را می‌دانند و در عین حالی که نابسامانی سیاسی و فرهنگی در این شهر و سرزمین دامنگیر تک‌تک انسان افغانستان شده است و بیش از همه فرهنگیان ما را در هر کوی و برزن و کشورهای مختلفی پراکنده کرده است، باز هم تن به آسودگی و بی‌مبالائی نسپردیم. ما با تمام کاستی‌ها و فترت جریان فرهنگی سعی کردیم اندک شوری را در دیگدان فرهنگ امروزمان روشن نگهداریم. شاید خنده‌آور باشد؛ اما تاریخ و روایت‌های بیرونی شاهد است که ما هرگامی را که برمی‌داریم جاهلان زمانه نیش و کنایه‌شان را نثار جان‌های خسته ما می‌کنند؛ اما ما را باکی نیست، ما زخم‌های زمانه را بسیار دیده‌ایم و گل پخته‌شده در تنور غم‌انگیز این سرزمینیم. ما قدم در راه بی‌برگشت گذاشته‌ایم و یقین داریم این سرمای دندان‌شکن فرهنگی را پشت سر می‌گذاریم و لاله‌های گلگون فرداروی استخوان‌های ما خواهند رویید.

۲

شاید در نوشته‌های قبلی ام هم اشاره کرده باشم که این دغدغه همیشه من است؛ منی که فرد کوچکی از دریای نیروهای فرهنگی هستم، چرا احساس تنهایی می‌کنم؟ چرا فکر می‌کنم امروز خواسته و ناخواسته فرهنگیان ما جرعه‌های عافیت‌نشینی را نوشیده‌اند و در گوشه تنهایی خودشان نشستند و کم‌تر حرفی از جنس هنر تولید می‌شود؟ آیا این یک توهم است یا واقعیت؟ قصه دیگر این که در این اواخر من با بسیاری از یاران فرهنگی ام در پیام‌های فضای مجازی گپ و گفتی با هم داشتیم. بسیاری از همین یارانی که سال‌ها در مسیر اعتلای فرهنگی گام برداشته‌اند و هنوز هم عرق روح می‌ریزند، نسبت به بسیاری از کارهای فرهنگی در این روزها با دید اعتراض‌آمیز می‌نگرند و بر ضدش سخن می‌گویند. نمی‌دانم چطور این گونه سخن گفتن‌ها آشفتگی به بار می‌آورد. شاید برای همه این گونه باشد. برای من که چنین است. به نظر می‌رسد ما امروز در پوسته خراشیده سیاست گیر مانده‌ایم. البته همه کسانی که در عرصه سیاست بوده‌اند و هنوز هم می‌خواهند تا قاف قیامت باشند، در همین پوسته گیر کرده‌اند و خیال می‌کنند که اگر به این پوسته نچسبیم شاید سقوطی پیش روی ما باشد و به اعماق چرخاب بیفتیم. این است که فرهنگ را از یاد بردیم و در طی دهه‌های گذشته و حال، هیچ سرمایه‌گذاری نسبت به رشد فرهنگی صورت نگرفت هیچ، که سعی شده است به عنوان کار بیهوده تلقی شود و فرهنگیان به عنوان انسان‌های بیهوده و سرگردان که دردی را در این سرزمین دوانمی‌توانند این دیدگاه درست در مقابل دانایی و خلاقیت قرار گرفته است، ولی فعلاً میدان‌دار است؛ چون منابع با‌آوردۀ کشور این طبقه را فربه ساخته است. از همین جهت، دیدگاه زندگی در خلأ اندیشه و فکر و فرهنگ، کم‌کم در بین نسل جوان ما نیز تزریق شده است؛ جریانی که در مرور چند دهه جنگ و نابسامانی تأثیر خودش را گذاشته است و این تأثیر و حرکت به سمت زیست خالی از فکر و اندیشه در این سال‌ها نه عیب، بلکه تبدیل به شعار افتخارآمیز شده است. هر چند این دیدگاه به

سرعت باد و برق در پستوهای تاریخ گم می‌شود، ولی در شرایط کنونی ما زهر هلاهل است؛ زهری که روح جامعه امروز ما را مثل موربانه می‌خورد. امروز نسل جوان تحصیل کرده در بن بست همین فکر گیر کرده‌اند. بسیاری از جنگ‌پیشگان دیروز خودشان را در جریان رشد فرهنگی نابودشده می‌پندارند. آنان خیال می‌کنند که نسل فرهنگی‌ای که امروز یا فردا قدمی‌کشند، سیلی هستند که ما را با خود خواهند برد. به راستی که چنین است. چرا چنین نباشد؟ هیچ جامعه و مردمی داریم در جهل نمی‌لوندند. روزی و روزگاری دریچه‌های روشنایی به روی نسلی برخاسته از تاریکی لیخند خواهند زد.

از این گله‌گذاری‌ها که بگذریم، همواره یک سؤال بزرگ پیش پای ما هست و آن این که چگونه شد که نسل فرهنگی ما؛ چه نسل اول و چه دوم و سوم، امروز زیر گرد و غبار سیاست گم شده‌اند. آیا این شکست و یا فترت فرهنگی به فراموشکاری و چگونگی ساختارهای بیرونی و اجتماعی ما برمی‌گردد یا این که ما دچار گم‌شدگی کلان روایت اجتماعی شده‌ایم و نمی‌دانیم چه بگوییم و یا از بس جامعه ما دچار زخم‌های عمیق شده است، دست از درمانش فروگذاشته‌ایم؟

برای آسیب‌شناسی این نقیصه می‌توان به دنبال جواب‌های گوناگون رفت. می‌شود دهه‌های پسا طالبان را دهه‌های فراموش‌شدگی فرهنگیان هم نام‌گذاری کرد؛ دهه‌هایی که ساختار اجتماعی و شخصیت‌های سیاسی ما همه چیز را از یاد بردند؛ نسلی که در گیرودار مقاومت مردم افغانستان به تولید معنا و مفهوم به فرهنگیان نیازمند بودند، به یکباره خودشان را در ملعبه پر زرق و برق غرب دیدند و بیخ و بن را از یاد بردند. بدون تردید این گرد و خاک در زمان پسا طالبان چنان بود که کسی فاتحه‌ای برای فرهنگی جماعت هم نمی‌خواند. جلوه‌ها و پول‌های با‌آوردۀ غربی‌ها عقل و هوش را از سر سیاسیون ما ربود و آن‌چه در خاطر نیامد فرهنگ و تولیدات فرهنگی بود. شاید این گونه قضاوت یک‌جانبه به نظر بیاید، ولی این یک واقعیت انکارناپذیر است که فرهنگ و سیاست، تولید محتوا و ساختار بیرونی اجتماعی و سیاسی، همواره با یکدیگر در تعامل‌اند؛ ساختارهای سیاسی و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی همواره محتوایش را از فرهنگ می‌گیرند و فرهنگ و نهادهای فرهنگی نیازمند ساختارهای بیرونی و اقتصادی است. امروز اگر پوسته سیاست در افغانستان به ابتذال کشیده شده است و منطق کوچه‌بازاری را در پیش گرفته است و همواره روی به سمت از هم گسیختگی ایدئال بشری گذاشته است، ریشه در فروپاشی فرهنگی دارد. علت‌های دیگری را هم می‌توان در نظر داشت. از جمله این که فرهنگیان ما هم در این گیرودار فراموش‌شدگی، بیش از آن که کار فخیم فرهنگی کنند و مسائل روز اجتماعی و رخدادها را با نقد منصفانه و خلاقیت‌های تکنیکی به تصویر بکشند، به سطحی‌گرایی روی آورده‌اند. علت این ضعف هم همین پراکندگی‌ای است که فرهنگیان ما را همانند تخته‌پاره‌های طوفان زده به هر سویی کشیده است. قهرمانی باید که گردن بزند از دهای این بی‌سروسامانی را.